

مکتب قرامطه

و روش آن گروه در پیکار با دشمن **

۴

فرقه قرامطه حزبی بوده است سیاسی که گردانندگان و پیروان آن گروهی از مخالفان و دشمنان سرسخت خلافت آل عباس بوده‌اند. این فرقه، مانند برخی از مسلکها و مذاهب معاصرشان، امثال معتزله و غیره، بر شالوده پاره از اصول فلسفی و کلامی و قوانین و عادات اجتماعی یادینی بنیاد نگردیده بود. آن گروه اساساً فرهنگ خاص یا تعالیم ابداعی یا برنامه کار نداشته‌اند و فرهنگ و تعالیم خاص و برنامه آنان در سه اصل خلاصه می‌شده است:

- ۱- نشر افکار خود که خلاصه اش دشمنی با بیگانگان و با آثار سیاسی و نفوذ فکری آنان.
- ۲- جلب هر چه بیشتر افراد و افزودن بر سیاهی لشکر خود.
- ۳- پیکار با دشمنان و نفوذ فکری و سیاسی آنان تا برافکندنشان.

چنانکه گفتیم نخستین اصل و هدف قرامطه، نشر افکارشان بود. تصور نرود چون صاحب افکاری بودند پس فرهنگی و تعالیمی و بالضروره، برای اجرای آن، برنامه‌ای نیز داشته‌اند. بهیچ وجه چنین نیست. افکار آنان حتی از نوع افکار معتزله نیز نبود که بر پایه از اصول فلسفی و کلامی بنیاد گردیده باشد، بلکه فقط جنبه منفی داشت و در ابطال و برافکندن افکار و نفوذ اجتماعی و سیاسی دشمنان خلاصه می‌گردیده است. چنانکه در مقال بعد، ضمن گفتگو از برنامه تبلیغاتی قرامطه و نوع تبلیغات آنان برای جلب افراد و افزودن سپاه و سیاهی لشکر خود، به تفصیل

* آقای سید کاظم امام از محققان نامور معاصر

** در تضاعیف این مقال گفته خواهد شد که، کلمه (قرمط) و (قرامطه) که جمع آن می‌باشد تلفظ عامیانه است که در قرون اولیه متداول بوده و معرب کلمه، کار آمدان یارسی بوده، مبلغان این فرقه هر کس که در او شایستگی می‌دیدند چون دارای فلان اوصاف می‌باشد و برای ایشان بدردخور است می‌گفتند: او کار آمد است، او قرمط است.

گفته خواهد شد.

بالاجمال، فرهنگ قرامطه و برنامه کارشان عبارت بوده است از ابتکار و اجتهاد فرماندهان و سران و مبلغان، بمقتضای زمان و مکان و اشخاص و اوضاع و احوال اجتماعی و وضع سیاسی و جز آنها. روش پیکاران گروه بانبروهای عمال خلافت آل عباس، طبق مصلحت روز، گوناگون بوده است: گاهی جنگ و کشتار و لشکرکشی، زمانی ترور و آدم کشی، وقتی ایجاد رعب و وحشت، هنگامی چپاول و غارت و بیغماگری و ویرانگری و آتش سوزی، زمانی مباحثات فلسفی یا کلامی یا روایت احادیث و تفاسیر و نقل سنت و آیات قرآنی، گاهی بخش سیم و زرو هکذا.... کارگردانان و مردان سردمدار فرقه، باندازه شایستگی و برازندگی و دانائی، در هر زمان و هر مکان و با هر سلاح و حربه که صلاح میدانستند، بابتکار شخصی بادستگاه اهریمنی خاندان عباسی و عمالشان رو باروی گردیده پیکار میکرده اند و در این پیکار دو هدف در نظر داشتند: نخست از پای در آوردن دشمن عمال خلافت آل عباس در ایران و برافکندن نفوذ ایشان و دودگر افزودن افراد و سیاهی لشکر خود.

همین آزادی عمل سران فرقه قرامطه و ابتکار و اجتهادشان در تشخیص مصالح، موجب گردید که برخی اعمال ناپسند و بسیار زننده (ظاهراً در برخی موارد از آنان بوقوع پیوندد و آن فرقه، در نظر جمهور ملت اسلام، گروهی ملحد و خدانشناس و ویرانگر شناخته شوند.) و قطعاً، سران قرامطه که بچنین اعمال دست یازیده اند مندوحه داشته اند، اما بهر حال، بدست دستگاه تبلیغاتی خلیفه عباسی، زمینه ای مناسب افتاد که بتواند این فرقه را، با اشاعه اعمال مزبور، در جامعه اسلامی بدنام و ننگین و رسوا سازد. چنانکه از حمله به شهر مقدس مکه در (یوم الترویج)، و ویرانی و نهب (مسجد الحرام)، و کندن در فلزی گرانبهای (کعبه) و ربودن (حجر الاسود) و غارت کاروان حاج و کشتار و نهب کاروانیان و امثال این وقایع بهره برداری کردند و هر چه توانستند سخنان تکفیر و تهمت بالحد و انواع تهمت های دیگر را بسوی آن فرقه گشادند و آنانرا، در نظر توده ساده دل کم خرد، مظهر کفر و الحاد و غارت و خونخواری شناساندند. یکی از مورخان مینویسد: در اثر تبلیغات سوء دستگاه خلافت، کار بجائی رسیده بود که هر مال که دزدیده میشد، هر خون که ریخته میشد، هر سرای که ویران میگردید، هر کالا که دستخوش آتش میشد... مردم میگفتند: قرامطه دزدند، قرامطه کشتند، قرامطه ویران کردند، قرامطه آتش زدند... ۱.

وجود فرق و مذاهب مختلفه و فعالیت و کشمکش آنان و اشتباه کاری تبلیغات در بار خلافت آل عباس موجب گردیده بود که توده و عوام الناس ساده دل دور از فرهنگ و دانش و عاجز از درک حقایق و واقعیات، میان فرقه ها و اسامیشان خلط و اشتباه کنند و هر گروه مخالف را قرامطه، ملاحظه، اسماعیلیه، شعوبیه، زنادقه و... و... بنامند. همین عوامل و اسباب موجب گردید که

تاریخ فرقه قرامطه در پرده‌ای تیره از غموض و ابهام و اختلافات و تناقضات پیچیده گردد .
لاجرم برای يك مورخ محقق کنجکاو، در مرحله اول مطالعات، چهره حقیقی و اصلی و تاریخ واقعی فرقه قرامطه غبار آلود و تا اندازه ناپیداست. و ما اکنون، با اختصار شمه از تاریخچه برخی از جنگها و دیگر کارهای قرامطه را که برای تبلیغات عباسیان بهانه‌ای بود و زبان مردم را بر آنان دراز کرده است از زبان چند تن از مورخان بزرگ می‌نگاریم:

ابن اثیر در حوادث سال ۳۱۵ هـ مینویسد: در این سال در بغداد خبر آمد که ابوطاهر قرمطی، با سپاهی از هجر (شهری در بحرین) آهنگ عراق نموده و قصد تصرف بغداد را دارد. وی به تفصیل از وقایع و جنگهایی که میان سپاهیان خلیفه و سپاه ابوطاهر واقع شده سخن میراند و از جمله میگوید: دوهزار تن از سپاه قرامطه بر رود فرات پلی بستند و به قصد حمله بر بغداد از آن عبور کردند و هشتاد و اند هزار تن از سپاه خلیفه با آن دوهزار تن قرمطی روبروی گردیدند و سرانجام سپاه هشتاد و اند هزار نفری خلیفه شکست خوردند و خلیفه از شنیدن خبر شکست آن سپاه عظیم از دوهزار تن قرامطه سخت خشمگین و هراسان گردید . ناگفته نماند که بریشیدگی دستگاه خلافت خاندان آل عباس و آشفتگی و هرج و مرج سیاسی که عموماً سراسر عراق و بویژه تختگاه خلافت بغداد بزرگ را در میان گرفته و ضعف و فتوریکه بر حکومت آل عباس راه یافته بود، فرصت مناسبی بدست دشمنان آن خاندان - از جمله قرامطه - داد که بتوانند نیروی جنگی عظیمی در برابر قدرت بغداد بوجود آورند. نیروی جنگی عظیم قرامطه، نه تنها از قدرت سیاسی و شایستگی فرماندهی برخوردار بودند بلکه از لحاظ فنون جنگی و لوازم حمله و دفاع و دیگر امتیازات که در ارتشهای عصر حاضر از اسباب قدرت و برتری محسوب میشود نیز بهره داشتند. مثلاً از جمله تجهیزات جنگی سپاه ابوطاهر در حمله بر بغداد، شماره بسیاری «دبابه» بود که امروزه، تانکها کار آنها را انجام میدهد .

مسعودی مینویسد: سپاه ابوطاهر در حمله سریع بر بغداد، چون بکرانه رود فرات رسید، مهندسان سپاه فوری پلی بر روی رود بستند و سپاه او با همه تجهیزاتشان از روی آن عبور کردند. و همو میگوید: در جنگها و لشکر کشیها، هر جا کار بر ابوطاهر و سپاه او دشوار میگردد، فرمان او برای سبک گردانیدن سپاه و تسریع در حرکت، مقداری از تجهیزات خود را دستخوش آتش می نمودند.^۲

یافعی در این باره می‌نویسد: و در سال ۳۱۷ هجری مونس الخادم، بساعده سپاه ساخلو بغداد بر دارالخلافه^۳ هجوم برد و المقنن خلیفه عباسی را با زنان حرمش اسیر و دستگیر کرد و محمد بن المقنن را از زندان بیرون آوردند و با او بخلافت بیعت کردند، و او را بلقب القاهر بالله ملقب نمودند و پسر مقله (ابن مقله) را بوزارت او منصوب کردند و شهر

دارالخلافة را غارت کردند و المقتدر را آوردند و از او به کناره گیری از خلافت اعتراف گرفتند در همین هنگام سپاهیان مونس، گستاخانه قیام کردند و بسرای القاهر بالله - خلیفه نوری - ریختند، و از او پاداش بیعت با او و حقوق و جامگی یکسال را مطالبه کردند. کارغو غاوشورش بالاگرفت، و نازوک، حاجب خلیفه جدید را بقتل رسانیدند، و در این میان فریاد: «المقتدر یا منصور»^۴ را بلند کردند. خلیفه القاهر و وزیر و حاجب او هر اسان از کاخ خلافت گریختند و خود را به مونس الخادم رسانیدند و از او خواستند که خلیفه مخلوع المقتدر را بازگرداند، مونس ناگزیر در محضر قضات بغداد دوباره برای المقتدر تجدید بیعت کرد و او را برمسند خلافت نشانید، و او اموال بسیار میان سپاهیان و سران پخش کرد. و در این سال منصور دینمی، بریاست کاروان حاج (امیرالحاج) بمکه رفت و کاروان حاجیان را از بغداد بسلامت بمکه رسانید. ولی درست در همان اوان، سپاه قرامطه بحدود شهر مقدس مکه رسیدند و در (یسوم الترویبه)، ابوطاهر قرمطی شهر مکه را متصرف گردید و گروهی از حاجیان را در مسجد الحرام و در بیرون شهر مکه بقتل رسانید و امیر مکه، ابن محارب، را کشت و در فلزی گرانهای کعبه و نیز حجر الاسود را بر کند و آنرا به (هجر) بردند و در آنجا می بود تا سال ۳۳۹ ه آنرا باز گردانیدند. شماره کشتگان حاج را در این واقعه تاسی هزارتن نوشته اند، جز زنان و دختران که با سارت سپاه ابوطاهر درآمدند. ابوطاهر با سپاه خود شش روز در مکه می بود و کسی از حاج در این سال نتوانست مناسک حج را بجای آورد.

محمود اصفهانی مینویسد: ابوطاهر در حالیکه مست از می و سرخوش از باده پیروزی بود، سوار بر اسب، بمسجد الحرام درآمد و صغیر زنان بکنار بیت (کعبه) رسید، و پس از آنکه فرمان او سپاهیانش گروهی از حاجیان را از پای در آوردند، خود بانبریزی که در دست داشت بر حجر الاسود ضربه ای زد و پاره از آنرا بشکست و آنگاه همه آن سنگ مقدس را از جای بر کند، و در آن حال باین اشعار مترنم بود:

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| فلوكان هذا البيت لله ربنا | لصب علينا النار من فوقنا صباً |
| لانا حججنا حجة جاهلية | محلله لم نبق شرقاً ولا غرباً |
| وانا تر كنا بين زمزم والصفاء | جناثر لا تبقى سوى ربهارياً |

باز یافعی گوید: و من در کتاب (المرهم) تاریخچه ظهور قرامطه و سالهای ظهور و فعالیت و سران و مبلغان و بلادی را که بر آنها استیلا یافته اند ذکر نموده ام. و از جمله شیاطین قرامطه زندیق علی بن فضل بوده است که در سرزمین یمن در زیر پوشش مذهب رفض مردم را بمسلك قرامطیان دعوت می نمود. او یکپارچه کفر محض بود و همه آن نواحی را فاسد گردانید و پیرو خود ساخت. وی پس از آنکه بر سراسر آن ناحیه استیلا و اقتدار یافت، مذهب قرامطه را علناً اظهار و ابراز نمود و یک روز بفر از منبر کنیزکان مطربه را فرمان داد بخواندن آواز و نواختن

بربط پردازند، و خود بدین اشعار ترنم میکرد:

| | |
|------------------------|--------------------------|
| و غنی هزار یک ثم اطری | هذا الدف یا هده واضربی |
| و هذا بنی بنی یعرب | توفی بنی بنی هاشم |
| وحط الزکوة ولم شعب | فقد حط عنا فروض الصلاة |
| وان صوموا فکلی و اشربی | اذال الناس صلوفلا تنهضی |
| ولا زورة القبر فی یثرب | ولا تطلی السعی عند الصفا |

همو گوید: در حال شکستن و بر کندن حجر الاسود یکی از قرمطیان میگفت: الی متی یعبدا الحجر

ولا محمد ولا علی فیمنعی. تا کی این سنگ را می پرستند.^۵

باز ابن اثیر مینویسد: در همین ایام، بدر بار خلیفه گزارشی محرمانه رسید که مسردی شیرازی، در شهر بغداد، در همسایگی سرای علی بن عیسی، (یکی از وزرای خلیفه) زندگی میکند که بر مسلک قرامطه است و با ابوطاهر قرمطی در پنهانی مکاتبه دارد. آنمرد را دستگیر و از او بازجویی نمودند و علی بن عیسی از طرف خلیفه مأمور این کار بود. او اعتراف کرد و گفت: من از ابوطاهر قرمطی پیروی نکرده‌ام مگر اینکه بر من ثابت شده که بر حق است و تو (یعنی علی بن عیسی) و اربابت (یعنی خلیفه) بر باطل می‌باشید و کافرانی هستید که مقام خلافت را غصب کرده‌اید. علی بن عیسی به آنمرد گفت: بمن گزارش داده‌اند که تو با سپاه خلیفه معاشرت و آمیزش داشته و بیشتر افراد سپاهیان را می‌شناسی، اکنون بگو بدانم چه کسانی از سپاهیان ما در پنهانی پیرو آیین قرامطه می‌باشند؟ آنمرد شیرازی گفت: من در شکستم که چگونه تو با چنین عقل و فهم دستگاه وزارت را اداره میکنی؟ تو چگونه از من می‌خواهی که همکیشان و هم مسلکان خود را به تو معرفی کنم و تو آنان را از دم تیغ بگذرانی؟ پس بدستور وزیر، آنمرد شیرازی را بدست دژ خیمان خلیفه سپردند و او را بزندان افکندند و نان و آب را از او بازداشتند و پس از سه روز در اثر شکنجه و گرسنگی و تشنگی جان سپرد.

نیز وی در حوادث سال ۳۱۵ هـ مینویسد: به خلیفه گزارش دادند که وزیر او ابن ابی الساج در پنهانی با ابوطاهر قرمطی مکاتبات دارد و در بر انداختن خاندان عباسی میکوشد، و عین نامه‌هایی را که وی بارمز به سران قرامطه نوشته بود و بدست عمال و جواسیس خلیفه افتاده بود بخلیفه ارائه دادند.^۶

ذهبی، وقایع قیام یحیی بن زکریه (از سران قرامطه) را میان سالهای ۲۷۰ تا ۲۸۰ و کشته شدن او را در دمشق می‌نویسد و اضافه میکند: قرامطه، در (زباله) (جائی است در صحراء النفود میان کوفه و مکه) بر کاروان حجاج عراق هجوم بردند. خلیفه عباسی، المقنن بالله، برای دفع قرامطه بمونس الخادم فرمان بسیج سپاه را داد و برای مخارج این جنگ مبلغ یک هزار دینار زر (یک میلیون) در اختیار مونس الخادم قرار داد.^۷

علامه ابن خلدون، مورخ محقق بزرگ و فیلسوف اجتماعی، درباره آشفتنگی و پریشانی تاریخ قرامطه مینویسد: هیچکس از خاندان آل علی بدعوت قرامطه قیام نکرد... دو تن از پیشوایان این دعوت (نهضت قرامطه) یکی بنام فرج بن عثمان کاشانی (که او را کسروییه پسر مهدویه نیز میگویند) و دیگری حسن پسر بهرام گناوه (از شهرهای ایران در کناره خلیج پارس) در سواد کوفه (سر تاسر عراق عرب کنونی و خوزستان) و شام و بحرین این مسلک را انتشار و در کنار خلیج پارس دولت مستقلی تشکیل دادند.

۱- نقد العلم والعلما - ابن جوزی.

۲- التنبیه والاشراف ص ۳۳۲ - ۳۳۱ لیدن.

۳- خاندان عباسیان در کنار شهر بزرگ بغداد در جای سبز و خرمی کاخهای خلافت و سراهای عمال خود را بنا کرده آنجا را دارالخلافة نامیدند.

۴- این عبارت شعاری بود که در آن اعصار بجای زنده باد یا پیروز باد معمول و متداول امروز میگفتند.

۵- کتاب: «مراة الجنان وعبرة الیقضان» از ابو محمد عبداللہ ابن اسعد غنیف الدین یافعی متوفی بسال ۵۷۶۸. ج ۲/ص ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ج ۳/ص ۲۸.

۵- کتاب «المعرفی خبر من غیر» - الحافظ الذہبی - ج ۲ - ص ۵۹ - ص ۱۵۴ - ص ۱۵۵.

۶- تاریخ کامل - ابن اثیر - ج ۸ - ص ۶۳ - ۶۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بد زندگانی

ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به
آنکه خوابش بهتر از بیداریست آنچنان بد زندگانی مرده به

شیخ اجل سعدی شیرازی - قرن هفتم هجری

دو صفحه از نسخه منحصر بفرد نورالعلوم

زبان: الفصحى المصنفة

میریدان کبری کی به نیت، کار آگاه نسخه و کتب دیگر در به خط
م ترویج که حدود سال دکن و مکه در دهان او کتب دیگر در دهان او
بود که در پیشگاه او بود و کتب دیگر در پیشگاه او بود
که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
و کتابها و نسخه های دیگر که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
مباح المصنوعان به نیت و در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
حقایق او در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
نورالعلوم را در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه

در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه
م ترویج که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه، نسخه ای که در این نسخه

در شماره سوم و چهارم مجله گوهر بعنوان «کتابی یکتا از عسارونی بیهمتای» با اطلاع رسانانیده شده که کتاب مستطاب

«نورالعلوم» منسوب به عارف بزرگ و اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری، شیخ ابو الحسن خرقانی، که از بهترین نثرهای پارسی آن قرن است، از روی نسخه منحصر بفرد مضبوط در موزه تاریخ انتشار خوار آمد یافت و همکار پیر توش و توان ماء، محقق صاحب نظر، آقای عبدالرفیع حقیقت، در این کار و نیز نگارش شرح احوال و آثار و افکار این عارف عزیز القدر بذل همت دارند. اینک دو صفحه دیگر از این کتاب برای جلب توجه خوانندگان گرامر می شود و این روش دنبال خواهد شد.